



درآمد

مدیریت مدرسه حقانی و پرورش طلاب زمان آگاه و مدیر و مدیر، یکی از فرازهای درخشان زندگی شهید قدوسی است که در این گفتگو از زبان یکی از اساتید برجسته آنجایان شده است، باشد که در دستیابی به مدیریت بی‌اسلامی و کارآمد دستمایه مدیران کنونی باشد.

«شهید قدوسی و مدرسه حقانی» در گفت و شنود شاهد یاران با
آیت‌الله سید هاشم حمیدی

نظم ایشان بی‌بدیل بود...

و دانشگاه و دبیرستان نبود و برنامه‌ریزی نداشت که مثلاً در اول سال من بروم در درس این آقا اسم بنویسم و تا پایان ترم با ایشان باشم و در آخر امتحانی و حضور و غیابی باشد. همان طوری بود که شما می‌روید منبر یا سخنرانی فردی و او را خودتان انتخاب می‌کنید. نه حضور و غیابی بود، نه استاد شما را می‌شناخت و نه شما او را، بلکه خودتان می‌رفتید تا چیزی یاد بگیرید. من گاهی در دانشگاه به دانشجویان می‌گویم، دانشجو در هفده جلسه، حق غیبت در چهارجلسه را دارد و می‌تواند استفاده کند، ولی من ده دوازده سال درس علامه طباطبایی می‌رفتم و یاد نمی‌آید که در قم بوده باشم و یک روز کلاس را تعطیل کرده باشم. در درس‌های آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله گلپایگانی و یا درس امام، خودمان را موظف می‌دانستیم که برویم، بر این اساس هر کس هر چیزی می‌شد، خودش می‌شد و کسی دستش را نمی‌گرفت که به مدرسه یا دانشگاه برود. همان کسانی که الان از مراجع هستند و آن زمان از فضلا به حساب می‌آمدند، مثلاً ایشان در ردیف شهید مفتوح بود و اگر مانده بود، در ردیف مراجع بود. شهید مفتوح و شهید قدوسی با مراجع امروز هم‌دوره و هم‌درس بودند و اگر مانده بودند در سطح مراجع بودند، اما آن زمان نبودند.

ایشان علمیتش خوب بود، اما یاد نمی‌آید در درس اشکال کرده باشد. جزو مستشکلین نبود. درس امام هم می‌آمد و با هم بودیم. ما سطح پایین بودیم، اما بزرگانی که اشکال می‌کردند، افراد برجسته‌ای بودند مثل آیت‌الله صافی. ما در حدی نبودیم که اشکال کنیم، اما در درس‌های دیگر هم که هم‌ردیف‌های ما و آقای قدوسی اشکال می‌کردند، آقای قدوسی اشکال نمی‌کرد و بعد از درس می‌رفت از استاد سؤال می‌کرد.

وقتی مدیر مدرسه شدند، آیا از لحاظ علمی مجتهد بودند؟ در آن زمان مجتهد را با معیارهای دیگری می‌سنجیدند و معیارهایی که اکنون هست، نبود. ما وقتی آیت‌الله بروجردی را دیدیم، دیگر فکر مجتهدی به این آسانی‌ها به ذهنمان نمی‌افتاد. حتی رتبه‌های بعدی آیت‌الله بروجردی را هم بنه زور به عنوان مجتهد قبول می‌کردند، این است که ایشان به آن تعبیر مجتهد نبود، اما از فضلا و انگشت‌شماران و در ردیف مجتهدهایی که الان مرجع هستند، به حساب می‌آمد. مثلاً ایشان در ردیف شهید مفتوح بود و اگر مانده بود، در ردیف مراجع بود. شهید مفتوح و شهید قدوسی با مراجع امروز هم‌دوره و هم‌درس بودند و اگر مانده بودند در سطح مراجع بودند، اما آن زمان نبودند.

چگونه داماد علامه طباطبایی شدند؟

گمان می‌کنم از علاقه‌ای که ایشان به مرحوم علامه طباطبایی داشتند، چون علامه خیلی خواستی بود و من ویژگی‌های ایشان را در یکی از کتاب‌هایی که حدیثی است از علامه طباطبایی، نام برده و نوشته‌ام. اگر بشود برای غیر معصوم هم تعبیری را به کار برد، باید بگویم که قرآن مجسم بودند و ذراتی هوای نفس در



در مدرسه حقانی به قدری مبارزه رایج بود که رژیم بعضی از طلبه‌های آنجا را گرفت. مدرسه حقانی در مبارزه مشهور بود. آقای قدوسی مبارزه‌ای را که رهبری امام را داشته باشد، قبول داشت، اما مبارزاتی را بروند که ایشان نفی می‌کرد. ایشان در اصل مبارزه ششکی نداشت، اما مبارزاتی که به رهبری امام باشد. مبارزاتی را که دیگران گردانده‌اش باشند، قبول نداشت.

وجود ایشان نبود. شب‌ها به مسجد می‌آمدند و در صف نماز، بین طلبه‌ها می‌نشستند. یاد هست که امام جماعت آیت‌الله اراکی بودند. این جور افراد خواستی بودند و افراد مستقلی مثل آقای قدوسی را می‌پسندیدند.

مدرسه حقانی یا منتظره که حضرت عالی جزو مدرسین آن بودید، چه تفاوت‌های عمده‌ای با سایر مدارس زمان خود داشت که خروجی این قدر متفاوت شده است؟ سؤال خیلی خوبی کردید. حوزه علمیه مثل مراکز علمی جدید

آغاز آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی از چه زمانی بود؟

درباره کسی صحبت می‌کنیم که قرآن آنها را از زندگان شمرده و الان زنده و ناظر بر اعمال ما هستند. به این مناسبت داستانی را نقل کنم. من در سال ۶۱ به تهران آمدم و ۴۱ سال است که در مسجد انصارالحسین در خیابان پنجم نیروی هوایی اقامه نماز می‌کنم. روزی آقای به نام زری‌یافان که معلم قرآن و آدم متدین و خیلی خوبی بود، از شنیدنی نام برد. گفت شبی این شهید را در خواب دیدم. به او گفتم: «شما کجا هستید؟ ایشان گفتند: «ما هر شب در مسجد هستیم، اینکه شهید زنده و شاهد و حاضر است، این شاهدش است. شهدا ناظر بر اعمال ما هستند و ان‌شاءالله مواظب باشیم که پیش آنها شرمندانه نباشیم، چون آنها فداکاری و ایثار کردند. انقلاب اسلامی به وسیله آنها به وجود آمد و باقی ماند. این سرزمین به وسیله آنها احیا و از دست دشمن آزاد شد.

آشنایی ما از حوزه علمیه قم است در سال ۱۳۲۷. بنده برای ادامه تحصیل به قم رفتم و در جلسات درس، خدمت ایشان می‌رسیدیم و در بعضی از درس‌های تفسیر، در درس علامه طباطبایی با هم بودیم. ایشان آدم بسیار منضبطی بود.

در ماه محرم و صفر برای تبلیغ به نهایند رفتم. در حوزه رسم است که در ماه‌های محرم و صفر و رمضان برای تبلیغ به شهرستان‌ها می‌روند. چون ایشان هم نهایندی بودند، بیشتر با هم آشنا و مرتبط شدیم و بعد ارتباط بیشتر ما در مدرسه حقانی بود که بر اساس برنامه‌های جدید، مدون و منضبطی اداره می‌شد. در آن زمان دو مدرسه بود که به این صورت برنامه داشت: یکی مدرسه آیت‌الله گلپایگانی بود و یکی مدرسه حقانی. در هر دو مدرسه از من خواسته بودند که درسی داشته باشم. شهید قدوسی مدیر مدرسه حقانی بود. البته موسسین مدرسه، شهید بهشتی، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله حائری تهرانی و آیت‌الله مشکینی بودند. آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله گیلانی هم جزو مدرسین بودند، اما کسانی که مدیر و موسس این مدرسه بودند، همین چند نفر بودند که در جلسات شرکت می‌کردند و جزو شورای عالی مدرسه بودند. گاهی جلساتی داشتند و مدرسین را هم دعوت می‌کردند.

یادم نمی‌رود در یکی از جلسات من هم شرکت کرده بودم. یکی از طلاب می‌گفت تکلیف زیاد می‌دند. شهید بهشتی تا حدی به او حق دادند و گفتند: «این استاد از کار آن استاد خیر ندارد و هر کسی به فکر تکلیف خودش است.» مرحوم شهید قدوسی نظم و انضباط خوبی داشت. شهید بهشتی هم همین طور بود. شهید بهشتی می‌گفت: «برخی معتقدند که نظم ما، در بی‌نظمی است. ما باید عملاً ثابت کنیم که منظم و پیرو "و نظم امرکم" هستیم.» حتی می‌گفت: «جایی که می‌خواهیم برویم، اگر سرفوت نرسیم و عذر بیابوریم که ترافیک بود، پذیرفته نیست، بلکه ما باید در مسیرمان ترافیک را هم در نظر بگیریم.» شهید قدوسی هم همین طور منضبط بود. خیلی هم جذبه داشت و بچه‌ها از ایشان حساب می‌بردند. خیلی صریح و مواظب و قاطع بود و اهل مسامحه نبود. مدیر بسیار خوبی بود و مدرسه را خیلی خوب اداره می‌کرد.

اشاره کردید که ایشان در درس علامه و دیگر دروس حضور پیدا می‌کردند. آیا جزو مستشکلین بودند؟

از طرف اساتید در مورد متون درسی اعتراضی به آقای قدوسی نمی‌شد؟ مثلاً زبان انگلیسی یا گلستان یا کلیل و دمنه و امثالهم که در آن مدرسه تدریس می‌شد، در حوزه‌های علمیه خیلی متداول نبوده است.

این تفکر شهید بهشتی بود. شهید بهشتی در سال ۳۹ و ۴۰ مدیر «دبیرستان دین و دانش» بود. البته ایشان استاد دانشگاه هم بود، اما چنین مدرسه‌ای را هم تاسیس کرده بود که مدرسه خوبی بود. در آنجا شب‌ها، کلاس‌های علوم جدید مثل زبان انگلیسی را دایر کرده بودند و چهل نفر از طلابی که خودشان انتخاب کرده بودند و نیز آیت‌الله مصباح، مرحوم دوانی و عده دیگری در آنجا آموزش زبان می‌دیدند. یاد نمی‌رود شهید بهشتی با اینکه در خارج هم بودند، مقید بودند که ضوابط حفظ شود. بعضی از افراد تا با متجددها تماس می‌گیرند، رنگ می‌گیرند و دو روز که به خارج می‌روند، ادای روشنفکران را درمی‌آورند، اما شهید بهشتی متعبد بود. گاهی افراد می‌گفتند وقتی بعد از ظهر قرار باشد اینجا بیاییم، وقتان را می‌گیرد، ما باید درس‌های دیگر را هم مطالعه کنیم و انجام بدهیم. برای تعیین ساعت کلاس، هر کسی



من خودم از آقای قدوسی ماهیانه می‌گرفتم، ولی نمی‌دانستم که این از سوی آیت‌الله میلاتی است، این قدر بی‌سر و صدا این کمک‌ها را می‌کردند. من یک وقتی در دفتر آقای قدوسی بودم، یکی از آقایانی که وابسته به آقای میلاتی بود، آمد و پولی را به آقای قدوسی داد و بعد رفت. از آقای قدوسی پرسیدم: «این ماه آقای میلاتی پول داده‌اند.» ایشان گفتند: «همه‌ماه‌ها همین است.»

حضور آیت‌الله قدوسی در نهضت حضرت امام و ارتباط ایشان با امام چگونه بود؟

امضای آقای قدوسی در جامعه مدرسین بود، منتها آن زمان‌ها روابط خیلی آشکار نبودند. گاهی پنج نفر با هم کار می‌کردند و به دلیل اینکه لو نروند، از گروه دیگر خبر نداشتند. ما فقط می‌دانستیم که کسی سخنرانی، یا در اجتماعات حضور پیدا کرده، یا تظاهرات کرده و یا درجایی چیزی را امضا کرده است، اینها آشکار می‌شدند، اما حتی با امام هم که در نجف بودند، نامه‌نگاری می‌کردیم، کسی خبری از آن پیدا نمی‌کرد. حتی در سال ۵۶، یعنی سالی که حاج آقا مصطفی مرحوم شدند، ما به نجف رفتیم و خدمت امام رسیدیم، هم اتاقی من هم که همسفر بود، نفهمیدیم که من به دیدن امام رفتم. زمانی که من رفتم، حاج آقا مصطفی زنده بودند. ابتدا به خانه ایشان و بعد به منزل امام رفتم و بعد از اینکه به ایران برگشتم، حاج آقا مصطفی به شهادت رسیدند. ما نمی‌گذاشتیم اطلاعاتی درز پیدا بکند و به همین دلیل از جزئیات ارتباط ایشان بی‌اطلاع هستیم، اما حداقل فعالیت ایشان، امضای بیانیه‌های جامعه مدرسین بود.

در سال ۶۱ که به تهران آمدید، با آقای قدوسی ارتباط داشتید؟

نه، ارتباطمان تا روزهایی منتهی به پیروزی انقلاب قطع شد. من برای تحصن روحانیون در دانشگاه تهران آمدم که شهید بهشتی و شهید متحج و شهید مطهری هم حضور داشتند. نمی‌دانم آقای قدوسی در قم بودند یا در تهران، اما فعال بودند.

اسم مدرسه منتظر به چه منظور انتخاب شد؟

به عنوان امام منتظر، امام زمان نام گرفت. ظاهراً آیت‌الله قدوسی در اداره مدرسه روابطی هم با آیت‌الله میلاتی داشته‌اند.

بله آیت‌الله میلاتی یکی از روحانیونی بودند که گذشته از فقاقت و مزیت‌هایی که داشتند، از لحاظ اخلاق و وارستگی بسیار ارزنده بودند. ما یک سال تابستان به مشهد مشرف شدیم و در مشهد معمولاً نماز را پشت سر ایشان می‌خواندیم. آن زمان می‌دیدیم علامه طباطبایی که در مشهد بودند، به نماز ایشان می‌آمدند. آیت‌الله آخوند همدانی که خودشان از ارکان غرب ایران و از شاگردان برجسته مرحوم آشتیخ و از همدان آیت‌الله اراکی و گلپایگانی بودند، به نمازهای آقای میلاتی می‌آمدند، یعنی ایشان را به عنوان روحانی وارسته و مهذب قبول داشتند. ایشان امور مالی مدرسه را عهده‌دار بودند. من خودم از آقای قدوسی ماهیانه می‌گرفتم، ولی نمی‌دانستم که این از سوی آیت‌الله میلاتی است، این قدر بی‌سر و صدا این کمک‌ها را می‌کردند. بعضی از آدم‌ها هرکاری می‌کنند، می‌خواهند دیگران بدانند. من وقتی در دفتر آقای قدوسی بودم، یکی از آقایانی که وابسته به آقای میلاتی بود، آمد و پولی را به آقای قدوسی داد و بعد رفت. از آقای قدوسی پرسیدم: «این ماه آقای میلاتی پول داده‌اند.» ایشان گفتند: «همه‌ماه‌ها همین است.» من تا آن موقع نمی‌دانستم آقای میلاتی این کمک‌ها را می‌کنند.

بعد از انقلاب با ایشان رابطه‌ای نداشتید؟

نه، ایشان در دادگاه انقلاب بودند و کارهای زیادی داشتند. ما هم اگر به آنجا می‌رفتیم به خاطر این بود که شهید بهشتی به تمام کسانی که می‌توانستند موثر باشند، پیغام داده بودند که بایند و در قوه قضاییه کمک کنند. رفتیم خدمتشان و این زمانی بود که به من پیشنهاد کرده بودند که از همدان کاندید بشوم. گفتند: «اگر شما نیابید، قوه قضاییه به دست افراد ناباب و منافقین می‌افتد.» شهید بهشتی به من گفتند: «دادگاه امور خانواده رئیس ندارد، شما مسئول آنجا باش.» گفتیم: «من به شما علاقمند هستم، اما من در انتخابات شرکت کرده و در مرحله اول رای آورده‌ام. اگر در مرحله دوم هم رای بیاورم، نماینده مجلس می‌شوم و اگر رای نیاورم در خدمت شما هستم.» این بزرگوار هرکسی را که می‌شناخت که کاری از او ساخته است، به آنجا برد، از این جهت، هم از اساتید مدرسه حقانی و هم خود آقای قدوسی و بسیاری از طلاب مدرسه، در آنجا مشغول کار شدند. آن زمان که خودمان در مدرسه بودیم، نمی‌فهمیدیم که اینها دارند کادرسازی می‌کنند، ولی بسیاری از طلاب مدرسه حقانی، بعد از انقلاب، در جمهوری اسلامی مشغول فعالیت شدند. ■

یک چیزی می‌گفت و فردی وقتی را گفت که با وقت نماز برخورد می‌کرد. شهید بهشتی گفتند: «اما اینها را می‌خواهیم که دین را ترویج کنیم، نباید برای این کار سنت الهی را کنار بگذاریم.» خود ایشان خیلی مقید بود و با تقید به دین این کارها را انجام می‌داد. گاهی خود ایشان هم در کلاس‌ها شرکت می‌کرد. بزرگان حوزه هم با این موافق بودند که مثلاً طلبه زبان بخواند، البته رایج نشده بود. بعضی از متحجرین مخالف بودند. خدا روح امام را شاد کند، می‌گفتند: «این قدر که من از دست این متحجرین خون دل خوردم، از دست دیگران نخوردم.» مثلاً یک کتاب انگلیسی درباره عقاید نوشته بودند. من خدمت آیت‌الله گلپایگانی بودم. چون می‌دانستند من زبان بلدم، به من گفتند این را بخوانید و ببینید چه گفته است. بزرگان هیچ مخالفتی نداشتند.

یکی از دروس غیرمتداول دیگری که در مدرسه حقانی تدریس می‌شد، خط بود که گویا حضرت عالی آن را درس می‌دادید. این پیشنهاد از سوی چه کسی بود؟ آیا کلاس موثری بود؟ نقش آقای قدوسی در این قضیه چه بود؟

من از اول گاهی خطی از بعضی علما می‌دیدم که خوشم نمی‌آمد و می‌گفتم عالم نباید خطش بد باشد. در همدان یک استاد خط به نام آقای همایونی بود که خیلی شهرت داشت و از خطاطان خوب به حساب می‌آمد. شهید بهشتی اطلاع داشتند که من خطم بد نیست و به من پیشنهاد تدریس دادند، منتها یک زبان اعتداری هم داشتند که: «شما که فقه درس می‌دهید، شاید برایتان کم باشد، اما اینجا هرکسی کمک می‌کند که برنامه اداره شود. در فلان حوزه فلان آقا اگر بخواند درس فقه بگوید، باید مثلاً صرف میر سال اول را هم بگوید؛ بنابراین اگر کاری از شما ساخته است، انجام دهید.» گفتم باشد، منتها بعداً فهمیدم آن کسی که خط را به من داده بود، در دبیرستان‌ها معلم اخلاق بود و واقعا آدم اخلاقی بود. شعرهایی که برای من می‌نوشت، همه نصیحت‌آمیز بودند. در دانشگاه علم و صنعت یکی از شاگردان مدرسه حقانی برای سخنرانی آمده بود، می‌گفت درس خط ایشان، درس اخلاق هم بود. بعد من متوجه شدم آن استاد خطی که من از او سرمشق گرفته بودم، آن خط‌هایی که به من می‌داد، همه اخلاقی بود: «دقتان سالخورده چه خوش گفت با پسر! که ای نور چشم من به جز از کشته ندروی» و از این جور شعرها بود و جنبه اخلاقی هم داشت. ما معلم اخلاق نبودیم و همه را غیرمستقیم منتقل کردیم، ولی آنها به عنوان اخلاق ما گرفتند. این کلاس‌ها تاثیر هم داشتند و طلبه‌های آنجا الان خطشان خوب شده است. خیلی بد است کسی که شخصیت برجسته‌ای است بدخط باشد. خود حضرت امام خطشان خیلی خوب و پخته بود.

در درس خط، طلبه‌ها اعتراض نمی‌کردند و آیا شهید قدوسی از استاد و برنامه مدرسه دفاع می‌کردند؟

به درس من هیچ اعتراضی نمی‌شد و خوششان هم می‌آمد. البته آقای قدوسی هم به برنامه‌های مدرسه شدیداً معتقد بودند. رابطه شهید بهشتی و شهید قدوسی در مدرسه چطور تعریف شده بود؟

رئیس شورا شهید بهشتی بودند و شهید قدوسی مدیریت مدرسه را داشتند. مدرسه یک شورا دارد و این شورا مدیر را انتخاب می‌کرد و خود شهید قدوسی هم از اعضای شورا بودند.

مدرسه منتظر به و علی‌الخصوص مدیرش آقای قدوسی نسبت به طلبه‌پروری هم اهتمام داشتند؟

بله اهتمام داشتند و شاگردان آن مدرسه، نمونه‌های خوبی هم شدند. ایشان نسبت به مسائل فکری طلبه‌ها خیلی حساس بودند. یادم هست در آن دوران گاهی در جامعه و به دنبال آن در حوزه، تفکرهای از سوی برخی چهارم‌ها نسبت به روحانیت پخش می‌شد و بعضی از طلبه‌های جوان تحت تاثیر قرار می‌گرفتند و این باعث بحث و جدل بیهوده بین طلاب می‌شد. طلاب مدرسه هم در حالی هم نبودند که بخوانند این مسائل را بررسی کنند. ما خودمان همان کتاب‌ها را می‌خواندیم و نقد می‌کردیم. من نه صدرصد حمایت می‌کردم و نه نفی می‌کردم و می‌گفتم این کتاب علمی است، چندتا تا از آن خوب است و چندتا تا بد، اما مثلاً این کتاب بدی‌هایش خیلی بالاست و خوبی‌هایش خیلی کم است.

